

کمدی الهی که امروز می بینید صرفاً تجربه جمعی گروه ماست. شاید هنوز آثاری که بدون دیالوگ، کم دیالوگ و حرکت محورند برای مخاطب ایرانی مانوس نباشد. به نظر شما مخاطب برای درک بهتر از اثر شما چگونه باید با آن مواجه شود؟

من معتقدم که باید بدون هیچ پیش فرضی وارد سالن نمایش شویم و نه با این تفکر که تئاتر باید اینچنین یا آنچنان باشد بلکه باید خودمان را تماماً به دست گروه اجرایی و اثر بسپاریم تا بتوانیم از آن لذت ببریم. گاهی اوقات اثر ما را درگیر نمی کند حال چه دیالوگ محور باشد یا نه و گاهی می تواند درگیر و با خود همراه کند و باز چه دیالوگ محور باشد یا نه باید دید که رابطه حسی و شهودی ما با اثر چگونه است. البته که مخاطب در حال حاضر چندان به دیدن پروژه های این چنینی عادت ندارد ولی خوب ما هم چاره ای نداریم جز اینکه این آشنایی را برای تماشاگر به وجود بیاوریم. زمانی افرادی در این اتمسفر فعالیت می کردند و خیلی هم درجه یک بودند مثل رضا ثروتی که امیدوارم دوباره کار کنند اما مسئله من این است که کیفیتی که به دست آمده نباید از بین برود و مسیری که ایجاد شده نباید پایان یابد و حتماً باید سراغ این شکل از آثار برویم تا کار دیده شود. تصور من این است که در همه جای جهان سعی می کنند تنوع کاری شان را بالا ببرند و گسترش دهند اما در ایران الگوها ما را به سمتی می برند که بیشتر به سمت یک شکل و گونه از تئاتر تمایل داشته باشیم اینک عده ای بیایند و با کمترین زحمت صرفاً با تعدادی دیالوگ اثری را بسازند. حال نکته اینجاست که گاهی اوقات تماشاگر نیز آمادگی مفهوم جدید یا شاید بهتر است بگویم شکل جدیدی را ندارد در حالیکه ایجاد کردن اشکال گوناگون در عالم هنر باید وجود داشته باشد.

به نظر می رسد که مخاطب پر فورمنس یا آثار حرکت محور باید کمی صورت تر باشند چرا که گره گشایی و رسیدن به معنا از طریق زبان بدن و تصاویر کمی کندتر از زبان گفتار و دیالوگ است.

در فرهنگمان این بعد فرهنگ شفاهی و گفت و گوی قصه وار وجود دارد و باعث می شود که مخاطب به دنبال یک خط داستانی باشد و ما هم در این اثر تلاش کرده ایم یک خط داستانی را رعایت کنیم و من دوست دارم به تعداد مخاطبانم برداشت وجود داشته باشد چون فکر می کنم بخشی از کار هنر ایجاد تخیل است.

در این اثر از اصوات جهان مدرن و تکنولوژی یک در کنار موسیقی کلاسیک بهره برده اید آیا این ادغام برای به چالش کشیدن ناخود آگاه ذهن ما نسبت به مفهومی به نام آفرینش است یا توجه به ارجاعی که به تابلوی مشهور آفرینش هم دارد؟ این اثر در جهان پست مدرن شکل گرفته است. من و شما امروز انسان جهان پست مدرن هستیم و خاصیت جهان پست مدرن در عالم هنر چیدمان است. حقیقتش من خودم را چهار چوبی قرار ندادم که بخوایم این کار صرفاً موسیقی کلاسیک داشته باشد یا موسیقی دیگری، ما لحظه ها را دیدیم و شنیدیم در لحظه هایی با یک بشکه صدا تولید می کنیم و در جای دیگر به موسیقی و بوالدی گوش می دهیم و اگر کار بتواند چفت و بست این تضاد را ایجاد کند جالب می شود، تلاش ما در این بود که این عناصر متضاد را کنار هم چیدمان کنیم و یک حظ شنیداری و بصری ایجاد کنیم.

اشتیاق و مشارکت مخاطبان در پایان کار شخصاً مرا به یاد لحظات پر شور مخاطبان کلیسای سیاه بوستان که به همراه هم آوازهای الهی سر می دهند انداخت.

به نظر من این دنیا یک بازیست، بودنمان، هستی، روابط این دنیا، هر آنچه که وجود دارد و حتی آنچه که ما در صحنه ارائه می کنیم، ممکن است که شکل این بازیها متفاوت باشد اما تمام این ماجراها در نهایت یک بازی است و این پروژه کمدی الهی نیز از ابتدای شکل گیری اش مانند یک بازی بود و مادر زمان ساخت آن به این فکر می کردیم که بهشت چیست و به این رسیدیم که بهشت یک لحظه با کیفیت است و حالا آن لحظه با کیفیت به ساده ترین شکل برای ما مثل یک بازی کودکانه در پایان اجرا ایجاد می شود و مخاطبمان نیز پس از اینکه پی می برد تمام آن رنج ها و مراحلی که در طول اثر شاهد آن بوده در نهایت یک بازی است که باید از آن لذت برد با ما همراه می شود و در نهایت بهشت برای ما حظ یک لحظه با کیفیت شد.

سپاس رضایی:

تئاتر در ذهن من بیشتر فیزیکی است

سپاس رضایی تئاتر را از سال ۹۳ و شهر شیراز آغاز کرده و همزمان نیز در زمینه رقص مفهومی فعالیت کرده است. او

از سال ۹۵ به فعالیتهای تئاتری خود در تهران ادامه داده و با کارگردانی مثل مسعود دلخواه، حمیدرضا نعیمی و سعید چنگیزیان به عنوان بازیگر و طراح حرکت همکاری داشته است.

صوبوری بازیگر در این سبک از آثار بسیار مهم است چرا که آثار به صورت تجربی شکل می گیرند و حتی ممکن است نتیجه این تجربه الزاماً خوب نباشد. آنچه که شما را برای ماندن در این پروسه ترغیب کرد چه بود؟

چیزی که برای من خیلی جالب بود و همه را در این پروژه نگه داشت این بود که در این کار هیچ دیالوگی وجود نداشت. ما جهانی از مرگ و تولد داشتیم که در ذهن پوریا به عنوان کارگردان که کمدی الهی را خوانده بود و حتی بر اساس آن نمایشنامه نوشته بود شکل خاص خودش را داشت ولی من به عنوان بازیگر دیدگاه متفاوتی داشتیم. من در این نمایش نقش فردی رو دارم که بارها می میرد و از نو متولد می شود و کانسبت ما نیز همین از نو متولد شدن بود و این هر بار به شکل متفاوتی تکرار شدنش برای من بسیار جذاب بود. بدن من هر بار در این پروسه تولد و مرگ چیز جدیدی را تجربه می کرد و این برای من بسیار خوشایند بود کما اینکه تئاتر در ذهن خود من بیشتر فیزیکی است تا اینکه بخواهد مبتنی بر دیالوگ باشد و آن حرفی که تئاتر دارد در پس همین بدن است و فکر می کنم حتی اگر به اسطوره شناسی تئاتر نیز بازگردیم تئاتر یک برون ریزی احساسات بوده است و اینکه اگر کلمات حذف شوند بدن چه می کند و چگونه خود را بیان می کند. این برای من بسیار جالب است و فکر می کنم جذابیت این موضوع من را تا این لحظه در این گروه نگه داشته است.

چه تمریناتی برای آماده نگه داشتن بدنتان انجام می دهید؟

من سالها به بوکس، کشتی، همینطور ورزش های مختلف رزمی پرداختم ولی همه اینها مکمل هایی برای حرکت کردن هستند اما رقص صحنه ای و مفهومی بیش از یک بدن ورزیده یک بدن آگاه و در واقع یک شناخت می خواهد. کل مقوله بازیگری و تئاتر یک شناخت است، شناخت موقعیت، خود، کلمات، کارگردان، پارتنر و... این شناخت برای کسانی که می خواهند وارد این ماجرا شوند بسیار مهم است. همیشه می گویند ۹۵٪ بازیگری بدن است و ۵٪ آن بیان ولی من فکر می کنم در ایران این مسئله برعکس است البته این را به عنوان نقد نمی گویم ولی به نظر من پرداخت به بدن در ایران کم است. من سعی می کنم از طریق یوگا و رقصی که هیچ قاعده و اصولی را دنبال نمی کند به این شناخت روی بدنم برسم.

یاسر خاسب:

فرصت نبوغ و خلاقیت به جوانها داده شود

بازی و همکاری با این گروه نمایشی تا چه اندازه برای شما جذابیت داشته است؟

در طول سالهای زیادی که کار می کنم دوستان زیادی داشتیم و دارم و همواره در زمینه یافتن دوست تلاش می کنم. همیشه سعی کردم که غیر از کارهای بین الملل، کارهای مشترک یا ورکشاپهایی که خارج از ایران داشتیم در داخل خود ایران حتی تاروسستاها نیز بروم و در این مسیر دوستان خوب و با معرفتی پیدا کردم که افتخار می کنم سالهاست می شناسم شان و هر روز نیز با تمام سختی های این راه، با تمام نه گفتنهایی که بر سر راهش حتی بیشتر از تمام شاخه های هنر و تئاتر وجود دارد به این نیرو اضافه می شود. با پوریا گلستانی و چند نفر دیگر از دوستانی که در طول این سالها با آنها همکاری کرده ام به واسطه دانشگاه و تدریس در جاهای مختلف آشنا شدم. همواره در دوره های مختلف با همکارانم سعی کرده ایم که راههای جدیدی را امتحان کنیم که کمی متفاوت با مدل های دیگری باشد که عادی شده و شاید روالش این روزها کمی دم دستی شده است، راهی که ما انتخاب کرده ایم راهی ریشه ای است و باید درون وجود انسانها باشد برای همین برای من فرق چندانی ندارد که با یک تیم شناخته شده و حرفه ای روبرو باشیم یا یک تیم جوان خلاق و ویژه که برای این کار دغدغه دارد و صرفاً به دنبال شو کردن یا ابزار ایگویی خود نیست، همواره گفته ام که خود را کارگردان می دانم یعنی از من کارگرتر در اجرای من وجود ندارد و من این را دوست دارم چرا که زندگی، چه در طبیعت و چه در کشاورزی اینگونه بوده است. در این نوع اجراها اجراگر، کارگردان، تیم تولید و فنی و تک تک کسانی که در گوشه به گوشه این اثر هنری موثر هستند نقطه هایی هستند که باید به هم متصل باشند و اگر یکی از آنها کم کاری کند دیگری هم ممکن است به مشکل برخورد و این وحدت در یک تیم اجرایی و اینکه

همه چیز به یک روح واحد تبدیل شود که در بدن های بسیار تقسیم شده به نوعی همان تکثیر بدنی است که همواره از آن یاد می کنم و در آثارم بر آن تاکید دارم... کمدی الهی اثر شناخته شده و خاصی است که همه جای دنیا آن را می شناسند، سال ۸۹ بود که با گروهی از دوستان به کارگردانی ابراهیم پشت کوهی «کمدی الهی جلد دوزخ» را روی صحنه بردیم و از آن اجرا خاطره جذابی داشتیم و حالا سالها بعد پس از این همه اتفاق و این همه جریان، این بار نه فقط یک بخش بلکه هر سه بخش دوزخ، برزخ و بهشت را در این پروژه کار می کنیم. به خصوص در امروز روزگار برای ایران، هر چند که فکر می کنم تمام جهان اینگونه است گویی از دوزخ گذشته ایم و در برزخ گرفتار شده ایم و نمی دانیم چه زمانی به بهشت خواهیم رسید و یا اینکه به دوزخ باز خواهیم گشت که امیدوارم اینگونه نشود و همه به هم کمک کنیم تا از این برزخ عبور کنیم. در این سالهای پس از کرونا که همه چیز باید دوباره از صفر آغاز می شد نسخه ای از طریق رسانه ها، شبکه های اجتماعی و یک سری برنامه های تلویزیونی یا شبکه نمایش خانگی که همواره سوار بر جامعه هستند پیچیده شد که شیره مخاطب را می کشد و انگار همه مسخ شده فکر می کنند که دارند لذت می برند، زمان می گذارند و سراسر گرم می شوند و جیبشان با یک محصول ارزان خالی و وقتشان تلف می شود. البته من نمی گویم که این محصولات نباشند ولی می گویم هر چیزی سر جای خودش و به اندازه ای که باید باشد تا جایی که چیزی از حیثیتی بر چیز دیگری پیدا نکند و همه کنار هم باشیم، کمک کنیم و اجازه بدهیم مخاطب ببیند، انتخاب کند و اجازه بدهیم فرصت نبوغ و خلاقیت برای جوانها مهیا شود.

در زمینه نمایش های مبتنی بر بدن بیشتر با نبود ایده پرداز مواجهیم یا اجراگر؟

به نظر من در هر دو این محدودیت را داریم و من آن را بیشتر سیستماتیک می بینم در یک جامعه شبیه جامعه ما اجازه رشد چنین اتفاقاتی را نمی دهند به همین دلیل بسیاری از مردم این سبک از هنرهای نمایشی را نمی شناسند. از آنجایی که سیستم اجازه رشد چنین اتفاقاتی را نمی دهد ناخود آگاه این ایده ها سرکوب می شوند از طرفی جامعه هنری نیز کم کم به سمت مسائل دم دستی تر کشیده می شود. اینکه صرفاً نمایشنامه ای انتخاب و پلاتویی اجاره شود و پس از چند تمرین، لباس و دکور کاری روی صحنه برود به نوعی یک روتین و نظم اداری بر این نوع تئاتر چیره شده که برای تئاتر کشنده است. تا همین چند سال پیش جامعه تئاتری ما پر از گروه هایی بود که دغدغه کار داشتند و مخاطبی که آثار را دنبال می کرد تا برود و چه کاری و چه چیزی را ببیند این مخاطب به دنبال این بود که بفهمد چه چیزی گفته و چه معنایی ارائه می شود به نوعی ما با یک مخاطب پرسشگر روبرو بودیم اما مخاطب امروز شاید بیشتر درگیر این که چه کسی کار روی صحنه دارد و یا کجا کار روی صحنه دارد است مثل اینکه کدام کافه بهتر است یا کجا یک قهوه بخوریم و این نمی تواند یک دوراهی انتخاب برای تفریح انسانها باشد. تفریح سر جای خودش هست اما اینجا مخاطب انتخاب می کند به سمت کاری برود که برای امروز روزگارش یعنی روزگاری که دیگر همه چیز در آن تفاوت کرده و هیچکس مثل گذشته نیست آگاه تر و بیدار تر شود و بدنبال این است که چگونه می توان بیشتر تغییر کرده و راه درست را پیدا کرد.

به نظر شما تئاتر ایران به رنسانسش نزدیک می شود؟

ان شاء الله امیدوارم... من فکر می کنم آتش زیر خاکستر از بین نمی رود و آن نهال زیر زمین با یک قطره باران دوباره شکوفا می شود حتی اگر تیر به ریشه درخت زده شود باز هم اتصال به خاک دارد که می تواند از همان جادوباره سر بلند کند و فقط نیاز به یک آسمان دارد.

سخن پایانی:

در طول اجرای این چند شب حقیقتاً احساس می کنم سالهاست همراهانم در این اثر را می شناسم چرا که بی تعارف واقعاً در هم ادغام می شویم و تن به تن و روح به روح با هم می جنگیم و تلاش می کنیم که از درونمان یک اتفاق تازه شکل بگیرد. این کار فیزیکی و پر فورم و شاید به نوعی بی چیز است اما آنچه درونش جریان دارد بسیار عمیق تر است و به لایه های بسیار درونی تر افراد متصل می شود. خوشبختانه در بازتاب همین چند اجرا نمود این مسئله را می بینم. در پایان با نقل قولی از دوست عزیزم بهرام ریحانی که روحش شاد باشد از مخاطبان دعوت می کنم که به دیدن اجرا بیایند. «ما از دیوار نمی ترسیم هر چه دیواری که پیش روی مان کشیده می شود بلند تر شود ما برای گذشت از آن بلند تر خواهیم پرید و این باعث می شود که ما پیشرفت کنیم.»